

## زایش اسطوره‌های ترمیمی در سنت اساطیری ایران

دکتر علیرضا مظفری<sup>۱</sup>

### چکیده

در بررسی اساطیر اقوام و ملل مختلف می‌توان به یک عده اساطیر پایه باورمند بود. این اساطیر، نمونه و منشاء پیدایش اساطیر متأخرترند. معمولاً خود اساطیر پایه یا بخشی از عناصر سازنده آن بنا به انگیزه‌های مختلف در معرض فراموشی قرار می‌گیرند؛ اما این اساطیر هرگز به طور کامل محو و نابود نمی‌گردند، بلکه در طول تاریخ و در فرایند غبار زدایی از حافظه ناخودآگاه جمعی در ضمن روایت‌های دیگر اساطیری مورد بازآفرینی و احیا قرار می‌گیرند؛ مانند احیای «جام جم» در اسطوره کیخسرو. با بررسی اساطیر متأخر می‌توان بخش‌های فراموش شده اساطیر پایه را مانند تکه‌های پراکنده کنار هم چید و به چند و چون آن اساطیر دست یافت. در این مقاله روایت اساطیری جمشید به عنوان اسطوره‌ای پایه برای زایش اسطوره‌های ترمیمی مورد مطالعه قرار گرفته است.

**کلیدواژه‌ها:** اساطیر ترمیمی، اساطیر ایران، جمشید، فریدون، کیخسرو، اسفندیار.

### مقدمه

در بررسی اساطیر ایران و یونان - و ای بسا در اساطیر دیگر ملل - می‌توان نشانه‌هایی از اساطیر اولیه یافت که آنها را در این جا «اسطوره‌های پایه» خواهیم نامید. اسطوره‌های پایه، منشاء زایش و پیدایش اسطوره‌های متأخرترند؛ مانند روایت اساطیری گرشاسب، کیومرث و ضحاک<sup>(۱)</sup> در روایت‌های اساطیری ما ایرانیان، که منشاء پیدایش روایت‌ها و شخصیت‌های دیگر اساطیری هستند. اسطوره‌های پایه معمولاً در اثر روایت‌های سینه به سینه دچار تحلیل و حذف

۱- دانشیار گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه. alirezamzffr@yahoo.com

برخی از عناصر اصلی خود می‌گردد؛ فراموش نکنیم که دگرگونی جوامع بشری نیز متناسب با مقتضیات خود، اسطوره‌های خاص خود را می‌طلبد؛ از این رو از یک سو تحلیل عناصر درونی اساطیر پایه و از سوی دیگر دگرگونی الزامات و مقتضیات جوامع، اساطیر را در چرخه‌ای از دگردیسی‌های مستمر قرار می‌دهد. می‌توان گفت که اساطیر نوین، ققنوس وار از خاکستر اساطیر پایه پا به عرصه جهان می‌گذارند. این بدان معنی است که اسطوره‌ها هرگز نمی‌میرند، بلکه اسطوره‌های دیرین برای ارضای انتظارات نوین جامعه خود دچار دگردیسی می‌شوند. این دگردیسی قوانین خاص خود را دارد.

در دگردیسی اساطیر، قهرمان یا عناصر اساطیری اسطوره‌های پایه، توانایی‌ها، داشته‌ها و حتی سرنوشت خود را برای قهرمان یا قهرمانان متأخر باقی می‌گذارند. در این گفتار، چنین اساطیری را که از دل اساطیر پایه پدید می‌آید و در ژرف ساخت خود وفادار به نسخه اصلی و ازلی خویش است، «اساطیر ترمیمی» خواهیم خواند. این اسطوره‌ها به این لحاظ «ترمیمی» خوانده می‌شوند که ترمیم شخصیت‌های اساطیری پایه - بنا به مقتضای شرایط زمان پیدایش آن اساطیر - غایت مطلوب آن اساطیر به شمار می‌رود. هر چند نمی‌توان از این حقیقت نیز چشم پوشید که چنین اساطیری خواه ناخواه در فرونشاندن عقده‌های شکست، که از طریق روایات اساطیر پایه دامن احساسات پردازندگان آن اسطوره‌ها را گرفته بود، کارکرد ترمیمی نیز پیدا می‌کند. در این مقام برای تبیین و ایضاح این موضوع، به بررسی چگونگی پیدایش چند اسطوره ترمیمی از بطن اسطوره جمشید خواهیم پرداخت.

بر اساس پژوهش‌های اسطوره‌شناسی، باید پذیرفت که روایت اساطیری جمشید برای اقوام هندوایرانی همواره به عنوان یک اسطوره پایه تلقی شده است و در ادوار بعد به مقتضای شرایط اجتماعی آن اقوام ده‌ها اسطوره ترمیمی از دل آن اسطوره پدید آمده است. اگر سخن کریستن سن را در مورد جمشید و نخستین انسان و نخستین شهریار بودن او بپذیریم، خواهیم دید که بنا به کاستی‌هایی که در آن اسطوره نهاده شده است، در ادوار لاحق، اساطیر دیگری برای ترمیم شخصیت او یا ترمیم کلیت آن روایت پدید آمده است.

## بحث

ماجرای آن‌جا آغاز شد که اهورا مزدا پیامبری را به جمشید پیشنهاد کرد و جم شاهی را پذیرا شد: «... آن گاه، ای زردشت، من که اهورامزدا هستم به او (جم) گفتم: آماده باش ای جم زیبا، پسر ویونگهان، برای یاد گرفتن و مراقبت دین من. آن گاه جم زیبا، ای زردشت به من پاسخ داد: من آفریده نشده‌ام و آموخته نشده‌ام برای یاد گرفتن و مراقبت دین. آن گاه، ای زردشت، من که اهوره مزدا هستم به او گفتم: اگر آماده نیستی برای یادگرفتن و مراقبت دین من، پس جهان مرا فراخ کن، پس جهان مرا ببالان؛ پس حامی، پاسدار و نگاهبان جهان من باش...» (کریستن سن، ۱۳۶۴: ۳۰۲/۲). این انتخاب عملاً جمشید و اسطوره او را از بُعد دینی خالی کرد و به یقین فرجام تلخ او نیز بی ارتباط با همین گزینش او نبود. جمشید با این انتخاب مانند جامی شد نیمه پر و نیمه خالی. اسطوره‌های سپسین تلاشی هستند برای ترمیم یکی از آن نیمه‌های پر و خالی. اسطوره فریدون، کیخسرو و تا حدی اسفندیار نیمه دینی آن اسطوره را پر می‌کنند، اما اسطوره‌ای چون کیکاووس و تا اندازه‌ای گشتاسب نیمه شاهی او را ترمیم می‌کنند. این است که فریدون و کیخسرو تا مقام پیامبری بالا می‌روند و اسفندیار قداست مذهبی در میان باورمندان مزدیسنی را برای خود اختصاص می‌دهد، اما کیکاووس از حد و اندازه‌های اغراق شده شاهی جمشید و خیره سری‌های او فراتر نمی‌رود.

اسطوره فریدون از دو جهت کارکرد ترمیمی برای اسطوره جمشید یافته است: او از سوی با به بند کشیدن ضحاک ازدهافش، عقده شکست ناشی از کشته شدن جمشید را و از سوی دیگر با دست یافتن به مقامات بلند دینی، ظرفیت خالی مانده دینی او را ترمیم می‌کند. از این‌جاست که فریدون میراث‌دار بسیاری از داشته‌های اساطیری جمشید شده است: فرّ او، جام او<sup>(۲)</sup>، خواهران او و قدرت و شوکت شاهی او. اگرچه در اساطیر ایرانی آشکارا از جام فریدون<sup>(۳)</sup> سخن به میان نیامده است، بنا به شهادت متون ادب فارسی، این انتساب امری محتوم و مفروض بوده است:

به یاد جام فریدون گرفته رطل گران      به خیل خود گشاده حصار بیت المال

(دبیر سیاقی، ۱۳۷۰: ۱۵۴)

بیا ساقی آن جام زرین بیار که ماند از فریدون و جم یادگار

(نظامی، ۱۳۱۶: ۳۴۱)

در فقرات ۳۱ تا ۳۸ از *زامیاد* یشت چنین آمده است: «فر مدت زمانی از آن جمشید بود<sup>(۴)</sup>... تا به وقتی که او دروغگویی آغاز نمود و خیال خود را به دروغ مشغول ساخت، آنگاه فر از او به صورت مرغی جدا گشته به مهر رسید. بار دوم فر از او جدا گشته به فریدون رسید. بار سوم فر از او جدا گشته به گرشاسب رسید...» (پور داوود، ۱۳۷۷: ۱۸۶/۱) بنا براین، روایت‌های دیرین نیز فریدون را از شایستگان ایفای نقش جمشید و استمرار پادشاهی جمشید دانسته است.

این که فریدون ملک خود را میان سه تن از فرزندان تقسیم می‌کند، احتمالاً می‌تواند روایت ثانوی از تفکیک طبقات اجتماعی توسط جمشید باشد. علی رغم ثبت فردوسی که تعداد این طبقات را چهار معرفی کرده است «در روایات دینی کهن بیش از سه طبقه یاد نشده که با منابع ودایی نیز قابل مقایسه هستند... در *گاتاه‌ها* سه طبقه اجتماعی عبارتند از: خوئو (Xvaetu) یا پیکاریان، ورزنه (Varezena) یا برزگران، ائیریامن (Airyāman) یا روحانیان.» (رضی، ۱۳۸۱: ۲۶۰۸/۵). می‌توان چنین پنداشت که هر کدام از فرزندان سه گانه فریدون نمودگار یکی از این طبقات سه گانه بوده است: تور نماینده پیکاریان، سلم نماینده برزگران و ایرج نماینده روحانیان. خلق و خوی این طبقات را آشکارا می‌توانیم در وجود آن سه پسر دریابیم؛ آن گاه که فریدون می‌خواست برای فرزندان نامی انتخاب کند از راه آزمون خود را به هیأت اژدهایی بدان‌ها نمود. «پسر مهتر را چون راه سلامت گزید و فرار کرد، سلم نام نهاد. پسر میانین را چون دلیری کرد و از همان آغاز به پرخاش پرداخت تور نام کرد، اما کهنترین پسر در آزمایش موافق با طبع فریدون بود:

دگر کهنتر آن مرد با هنگ و جنگ که هم با شتاب است و هم با درنگ

ز خاک و ز آتش میانه گزید چنانک از ره هوشیاران سزید

دلیر و جوان و هشیوار بود به گیتی جز او را نباید ستود

کنون ایرج اندر خور نام اوی همه مهتری باد فرجام اوی...»

(رضی، ۱۳۸۱: ۱۷۲/۱)

شاید پیکار و کشمکش مداومی که میان ایران و تورانیان برقرار بوده، از همین خلق و خوی حاکم بر رفتار آن دو ملک نشأت می‌گرفته است. خلق و خوی ایرانیان (روحانیانِ میانه رو) بیشتر اقتضای نبرد با گروه پیکاریان (تورانیان) می‌کند تا با بزرگانِ مسالمت جوی (رومیان).

خواهران جمشید در روایت اساطیری فریدون نقش مهمی دارند. این خواهران را که ضحاک گرفته و به زنی خود در آورده بود، جای دیگر در داستان اسفندیار نیز به نام‌های دیگر نشان داده می‌شوند. نام خواهران جم «سنگهوک» و «آرنوک» است که در شاهنامه به صورت «شهرناز» و «ارنواز» در آمده است. دانشمند محترم جناب آقای دکتر سرکاراتی نوشته‌اند که این دو خواهر «به احتمال زیاد در اساطیر حماسی تجسم مردمانهٔ دو امشاسپند خرداد و مرداد، یعنی مظهر بی‌مرگی و کمال و نیز آبها و گیاهان محسوب می‌شوند» (سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۱۰۴)؛ و جناب هاشم رضی آنها را ابرهای باران زایی می‌داند که در ود/ به وسیلهٔ تربته آزاد می‌شوند. (رضی، ۱۳۸۱: ۶۴۷/۲). ضمن احترام به نظر آن پژوهندگان ارجمند، می‌توان گفت که احتمالاً نقش یکی از آن دو خواهر چنان باشد که ایشان تشخیص داده‌اند، اما خواهر دیگر باید نقشی متفاوت تر داشته باشد. برای گشودن گره وجه نمادین این دو خواهر باید دانست که فریدون با یزشن در برابر چهار ایزد چنین می‌خواهد که: «این کامیابی را به من ده ای نیک ای تواناترین!». که من به اژی دهاک (ضحاک) سه پوزهٔ سه کله شش چشم هزار چستی و چالاکی دارنده ظفر یابم. . . و هر دو زنش را برابیم هر دو را سنگهوک (شهرناز) و آرنوک را (ارنواز) که از برای توالد و تناسل دارای بهترین بدن می‌باشند. . . (پوردادوود، ۱۳۷۷: ۲۴۹/۱) این ستایش در چهار یشت رام یشت، ارت یشت، گوش یشت و آبان یشت تکرار شده است که به ترتیب متعلق به ایزدان رام و وای وه (باد نیک)، ثروت و برکت، فرشتهٔ نگهبان چارپایان (گوش یا درواسپا) و اردویسور اناهیتا زن ایزد آبها. آیا نسبتی میان این دو بانو و آن ایزدان وجود دارد؟ قطعاً باید چنین ارتباطی باشد. این بدان معنی است که فریدون برای نجات آن دو خواهر از چهار ایزدی یاری خواسته است که آنها را نمودگار آن ایزدان می‌دانسته است. در این میان می‌توان آشکارا دریافت که این چهار ایزد دو به دو خویشکاری‌های تقریباً نزدیک به هم دارند. اناهیتا - در آبان یشت - با رام یا وای وه اشتراک دارد و درواسپ - در گوش یشت - با

ارت. تمام این خویشکاری‌ها یکجا به اناهیتا نسبت داده شده است: «... این اردویسور ناهید. . . سزاوار است که در عالم مادی وی را نیایش کنند؛ مقدسی که جان افزاست؛ مقدسی که فزاینده گله و رمه است؛ مقدسی که فزاینده گیتی است؛ مقدسی که فزاینده ثروت است» (پورداوود، ۱۳۷۷: ۲۳۳/۱)

ارت در اوستا اشی و نگوهی (Aśi-vanuhī) است. و نگهو (vanhu) که صفت و به معنی نیک و خوب است از همین ماده است (وه) یا (به) در فارسی. (پورداوود، ۱۳۷۷: ۱۷۹/۲) این کلمه یقیناً با نام یکی از دختران گشتاسب یعنی «به آفرید» بی ارتباط نیست. ارت در جایگاه اسم مجرد در اوستا به معنی توانگری، بخشایش و برکت و نعمت و مزد و پاداش و بهره به کار رفته است. ارت در عین حال نام ایزد خاصی است که نگاهی ثروت و دارایی از خویشکاری‌های اوستا. او مؤنث تصور شده است. (همان: ۱۷۹/۲) نکته جالب اینکه «اشی» همانند ارنواز<sup>(۵)</sup> از ریشه ar به معنی «بخشیدن، اجازه دادن، روا داشتن» است و از صورت هندو ایرانی artai بوده و با فارسی باستان ita به معنی «راستی و درستی» ارتباط دارد (بارتولومه<sup>۱</sup>، ۱۹۶۱: AW، ۲۴۱). خویشکاری این ایزد می‌تواند شامل خویشکاری درواسپا نیز باشد که نگاهبان سلامت چارپایان است؛ چرا که چارپا نیز می‌تواند جزو ثروت و نعمت تلقی شود. با کنار هم چیدن این آگاهی‌ها، نقش یکی از آن خواهران و به احتمال زیاد ارنوک - که فردوسی آن را به صورت ارنواز ثبت کرده است - معلوم می‌شود. او به نحو نمادین نماینده مفهوم برکت و ثروت است که یکی از خواهران توأم پادشاهی است. «به آفرید» در روایت اسفندیار درست در همین نقش ظاهر شده است.

پیش از رسیدن به بررسی نقش خواهر دیگر، ذکر این نکته بسیار مهم است که به احتمال فراوان انتساب دو دختر به گشتاسب تعبیر دگرگون شده ای است از این روایت که: «به گشتاسب گفتند که:» دین پذیر، زیرا اگر دین پذیری، پس ما، همه، برای تو پادشاهی دراز، توانایی و دیر زیستی جان آرزو کنیم. پس برای تو اشی (ثروت) و دوام شکوه آرزو کنیم و

پسری پشتون نام. . .» (میرفخرایی، ۱۳۶۷: ۵۷) این جاست که باید از فضای اسطوره ترمیمی برای پر کردن فضای خالی اسطوره پایه، یعنی جمشید مدد گرفت. با احتمال مقرون به احتیاط، درج آن دو نعمت - ثروت و دوام شکوه - پیش از نام پسر گشتاسب، می‌توانست ذهن اسطوره پردازان را به این مسیر هدایت کند که می‌توان برای این دو نعمت، هویت انسانی داد و آنها را در کنار پسر گشتاسب به عنوان دختران او قلمداد کرد؛ و ای بسا چنین نعمتی پیشتر به جمشید نیز که اسطوره پایه برای گشتاسب به شمار می‌رود، داده شده بود و آن گونه که می‌بینیم عنوان یکی از این نعمات یعنی ثروت (اشی) با یکی از دختران جمشید و گشتاسب به نحوی که شرحش گذشت پیوند می‌یابد. دختر دیگر، یعنی سنگهوک باید پیوندی با نعمت دیگر یعنی دوام شکوه داشته باشد. پژوهنده ارجمند خانم دکتر میرفخرایی در توضیح این نعمت چنین مرقوم فرموده‌اند که «دابار. . . این ترکیب را ras-astišnih می‌خواند و جزء اول آن را. . . به معنی نیرو و روشنی می‌گیرد و ترکیب را روی هم «دوام نیرو» و «دوام روشنی» معنی می‌کند» (همان: ۱۶۱) به نظر می‌رسد این تعبیر از آن نعمت با تصویری که از ناهید و ایزد وای که به ترتیب به روشنایی و توانایی دلالت می‌کنند، نزدیک تر باشد. در آبان یشت، اردویسور ناهید چنین ستوده شده است: «برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند می‌ستایم. . . آن زورمند درخشان بلند بالا و خوش اندام را. . .» (پور داوود، ۱۳۷۷: ۲۴۰/۱-۲۴۱) و در رام یشت، وای چنین ستوده شده است: «اندر وای» (ویو) زبردست که دیدبان سایر آفرینش‌هاست. . . برای فروغ و فرّش من او را با نماز بلند با زور می‌ستایم؛ آن اندر وای نیرومند زبردست را. . .» (همان: ۱۴۵/۲-۱۴۶). این بدان معنی است که دختر دیگر گشتاسب، یعنی «همای» که نسخه بدل «سنگهوک یا شهرناز»<sup>(۶)</sup> دختر جمشید است، باید نمودگار چنین ذهنیتی - نیرو و روشنی - باشد. به لحاظ معنایی بارتولمه سنگهوک را به معنی «آن‌که آوازه اش به همگان رسیده است» دانسته است (بارتولومه، ۱۹۶۱: AW، ۱۵۵۸) و این معنی با وصفی که در یشتها برای اردویسور ناهیتا آمده وفق می‌یابد: «این اردویسور ناهید را بستای کسی که به همه جا گسترده. . . برومندی که در همه جا دارای شهرت است. . .» (پورداوود، ۱۳۷۷: ۲۳۴-۳۵/۱). از سوی دیگر «آب» در اساطیر ایرانی همواره متداعی آن دو مفهوم بوده است، آن

چنان که در باب ناهید که زن ایزد آبهاست. بنا براین می‌توان این دختر را نمودگار «آب» دانست.

ظاهراً خود فردوسی نیز از پیوند یکی از دختران گشتاسب با ایزد باد آگاهی داشته است اما هویت آن دختر را - آن گونه که پیشتر معلوم شد- در نیافته بود. او به هنگام وصف آن دو خواهر، نام به آفرید را در کنار «باد هوا» ثبت کرده است:

|                            |   |
|----------------------------|---|
| همان دختران را بیردند اسیر | چنین کار دشوار آسان مگیر                  |
| اگر نیستی جز شکست همای     | خردمند را دل نرفتی ز جای. . .             |
| دگر دختر شاه به آفرید      | که باد هوا هرگز او را ندید <sup>(۷)</sup> |

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۴۲/۶)

یعنی با وجود آن‌که به آفرید، نمودگار ایزد باد بود، حسب پرده نشینی حتی او نیز نماینده زمینی خود را ندیده بود.

بنا به آنچه گذشت، می‌توان اسارت آن دو خواهر را به دست ضحاک - که در نسخه‌های اصل دختران گشتاسب هستند - چنین تعبیر کرد که ضحاک در اسطوره جم - و ارجاسب در اسطوره گشتاسب - با سلطه بر ایرانشهر برکت و آب و آبادانی را از چنگ مردم ربوده بود و فریدون و اسفندیار با آزاد کردن آن دو، دوباره برکت و آب را به مردم ایران ارزانی کردند. البته اگر جمشید بنا به روابطی که با خورشید دارد مورد توجه قرار گیرد، آن گاه پیوند آن چهار ایزد و نقش ارنواز و شهرناز با او - که می‌توانند نمایندگان نمادین آن ایزدان در اسطوره جمشید باشند - بهتر درک خواهد شد.

آن گاه که به بررسی اسطوره کیخسرو و اسفندیار می‌رسیم باید بدانیم که اسفندیار و کیخسرو نقش ترمیمی شخصیت جمشید را بعد از پالایش آن اسطوره توسط اسطوره فریدون به عهده می‌گیرند؛ این بدان معنی است که کیخسرو و اسفندیار باید در عین حال رفتار اساطیری جمشید و فریدون را در رفتارهای خود نمایندگی کنند. از این رو روایت اساطیری آن دو شخصیت، از سرشت اساطیری روایت جمشید و فریدون غنا یافته است.



در مورد شخصیت‌هایی چون فریدون و کیخسرو و اسفندیار، گفتنی است که هر سه خارج از حیطه نفوذ پدران پرورده شده‌اند و هر سه بعد از انجام خویشکاری خود و ایفای نقش ترمیمی در قبال دوره‌های شکست پیشین، صحنه اسطوره را ترک کرده ادامه مسؤولیت خود را به فرزند یا فرزندان‌شان وانهاده‌اند.

نکته بسیار مهم در تکوین اسطوره‌های ترمیمی بر اساس اسطوره‌های پایه، این است که گاهی بخشی از اسطوره‌های ترمیمی بنا به برجستگی آن بخش در اساطیر پایه و بنا به قرینه عهد ذهنی که مخاطب از اساطیر پایه در خاطر دارد، حذف می‌شود. در چنین مواردی قطعاً مراجعه به اسطوره پایه می‌تواند در سازماندهی بخش‌های محذوف اساطیر ترمیمی بسیار مؤثر باشد؛ مثلاً در اسطوره اسفندیار بخش کودکی و نحوه پرورش او در منابعی چون شاهنامه مسکوت رها شده است. به نظر می‌رسد با عنایت به شبیه‌سازی اسفندیار بر اساس الگوی فریدون، بایستی اسفندیار نیز همانند نمونه اصلی خویش خارج از حیطه نفوذ پدر پرورده شده باشد؛ در هر حال رابطه سرد گشتاسب با فرزندش اسفندیار قابل کتمان و انکار نیست. شاید مادر اسفندیار، یعنی کتایون با آگاهی از بی‌مهری همسرش نسبت به اسفندیار، ناگزیر از سپردن او به دیگران شده باشد؛ آن‌گونه که در «بهمن‌نامه» زال، تربیت و پرورش اسفندیار را به خود نسبت داده است<sup>(۸)</sup>. از سوی دیگر گاهی این اتفاق وارونه می‌گردد؛ یعنی بخش محذوف از اساطیر پایه را باید بر اساس اساطیر ترمیمی بازسازی کرد؛ مثلاً چون انیرانی بودن مادر کیخسرو و اسفندیار - که نسخه‌های دوم و سوم فریدون هستند - کاملاً معلوم است، بعید نیست که مادر فریدون، یعنی فرانک نیز انیرانی باشد، هر چند که منابع متقدم در مورد نژاد او خاموشند<sup>(۹)</sup>.

از جمله موارد مسکوتی که در روایت اسفندیار است و باید با مراجعه به نسخه پایه آن اسطوره، یعنی فریدون معلوم شود، ماجرای ازدواج اسفندیار است. بر اساس روایات ثبت شده در متون مزدیسنی، فریدون بعد از رها ساختن خواهران جمشید با آنها ازدواج می‌کند؛ با توجه به سکوت شاهنامه و منابعی از آن دست در مورد ازدواج اسفندیار، آیا قابل تصور نیست که اسفندیار نیز بعد از آزادسازی دختران گشتاسب از چنگ ارجاسب تورانی دست به ازدواج با

آنها زده باشد؟ در منابع چنین آمده است که گشتاسب وعده داده بود که هر که دختران او را نجات دهد آنها را به عقد ازدواج او در خواهد آورد<sup>(۱۰)</sup>. اما نکته بغرنج این ماجرا آنجاست که آن دو دختر، خواهران نجات دهنده خود، یعنی اسفندیار هستند؛ اما آشنایی با سنت خویدودس<sup>(۱۱)</sup> (ازدواج محارم) می‌تواند گره‌گشای این دشواری باشد. این بدان معنی است که اسفندیار در سرگذشت خود ناگزیر از بازی در دو نقش جمشید و فریدون است: از یک سو باید سرانجام به دست نواده ضحاک - رستم - کشته شود؛ آن گونه که خود جمشید به تدبیر ضحاک کشته شده بود و از سوی دیگر باید مانند فریدون خواهران خود را از دست دشمن نجات دهد و خواه یا نا خواه با آنها ازدواج کند. تراژدی اسفندیار در فهم این معنی است که او نیز مانند نسخه کبرایش، یعنی جمشید، شخصیتی نیمه پر و نیمه خالی است. اما او کسسه باید نیمه خالی جمشید - یعنی بُعد دینی او - را پر کند از نیمه دیگر، یعنی شاهی، خالی مانده است. کشمکش او با پدرش و نهایتاً جنگ او با رستم، تقلائی پر مخاطره ای است که باید برای پر کردن نیمه خالی اش، یعنی شاهی، در پیش بگیرد. اگر چنین نبود، اصرار سماجت آمیز او برای رسیدن به شاهی در زمان حیات پدرش قابل توجیه نمی‌نماید. گویا تقدیر این بود که سرانجام جمشید و نسخه ترمیم شده اش، یعنی اسفندیار، به دست اژدهافشی کشته شوند: جمشید به دست ضحاک و اسفندیار به دست فرزند زاده ضحاک، یعنی رستم. حکایت رویین تنی اسفندیار گزارشی جدید از بی‌مرگی و فنا ناپذیری جمشید است، اما آن گونه که جمشید با خطای خود سبب فناپذیری خود شد اسفندیار نیز با خطای خود سبب کشته شدن خود به دست رستم شد.

کیخسرو نهایی‌ترین نسخه ترمیمی جمشید است. او با وجود این که نیمه شاهی جمشید را به کمال رساند، نیمه دینی جمشید را نیز کاملاً پر کرد و آن گاه که خویشکاری خود را در مورد ترمیم بُعد دینی جمشید به اتمام رساند مانند فریدون از حکومت کناره گیری کرد. «کیخسرو در سنت ایرانیان از جاودان‌هاست. . . و در روز واپسین ظهور کرده سوشیانت را در نو نمودن جهان یآوری خواهد کرد. . . او در مزدیسنا مقام تقدس و جنبه روحانی دارد، چنان که حمزه اصفهانی نوشته: ایرانیان کیخسرو را پیغمبری دانسته‌اند.» (پوردادود، ۱۳۷۷)

۲/۲۶۱). بعد از کیخسرو سنت اساطیری ایران بدیلی برای جمشید از این بُعد پدید نیامد و شاید بتوان گفت که این سنت بعد از او راه سستی و انحطاط را پیش گرفت. کیخسرو مانند اسفندیار با واسطه فریدون شخصیت دینی جمشید را به اتمام رساند؛ از این رو او مالک تمام آن چیزهای مثبتی شد که جمشید و فریدون به داشتن آنها مشهور بودند. او حاصل جمع نیکی‌های فریدون و جمشید است. او پادشاهی است که پیش از ظهور زردشت آیین و آموزه‌های او را گسترده و پاس داشت. او صاحب فر جمشید و جاودانگی از دست رفته او بود. او برای فریدون شدن باید ازدهافشی دیگر - افراسیاب - را بکشد و مانند او پیش از پایان نقش خود، حکومت را به فرزند خود وانهد. آغاز حیات او نیز چندان از تولد و کودکی فریدون غریب و بیگانه نیست. اگر پدر فریدون به دست روزبانان ضحاک کشته می‌شود، پدر کیخسرو - سیاوش - نیز به دست افراسیاب کشته می‌شود. اگر فریدون به دور از حمایت مادر توسط گاو برمایون پرورده می‌شود، کیخسرو نیز دور از چشمان مادر به وسیله چوپانان پرورده می‌شود. پرورده شدن فریدون و کیخسرو، به وسیله شبانان، یادآور زایش میترا و حضور چوپانان در پیشگاه اوست (ورمازرن، ۱۳۷۲: ۸۸-۸۷ و ۹۵-۹۱) که این مضمون بعدها در روایت میلاد عیسی(ع) نیز جذب شد.

ورجمکرد، نمودگار خود را در روایت اساطیری کیخسرو، با ماجرای «گنگ دژ» یافت: «این دژ را سیاوش پدر کیخسرو بر فراز دیوان بنا کرده بود و کیخسرو آن را بر زمین مستقر ساخت» (کریستن سن، ۱۳۶۸: ۱۳۴)

همان گونه که کریستن سن، در مورد کیکاووس اذعان داشته است «ماده اصلی این پادشاه (کاووس).. . مسلماً تقلیدی از سرگذشت بیم (جم) است.» (همان: ۱۱۹). کاووس خلاف فریدون، کیخسرو و اسفندیار نیمه شاهی جمشید را پر و ترمیم می‌کند. این بدان معنی است که کاووس همه ویژگی‌های مثبت و منفی جمشید را در حد اغراق شده اش در خود جمع کرده است. از این رو اسطوره پردازان در تکوین شخصیت کاووس، نمونه بزرگ شده تصویر جمشید را با همه ویژگی‌های مثبت و منفی اش پیش رو داشتند. همانندی جمشید و کاووس مبتنی بر باوری دیرین است. بنا به روایات پهلوی، جمشید و کاووس بی‌مرگ آفریده شده

بودند اما به موجب گناهی که از ایشان سر زد تبدیل به مردم فنا پذیر شدند؛ اما اگر خطای جمشید یکی بود، خطای کاووس متعدد گزارش شده است: او «به اندیشه فرمانروایی بر آسمان و جایگاه امشاسپندان افتاد و با اهورمزدا ستیز آغاز کرد. . . از نمونه‌های کردارهای جابرانه و نابخردانه او داستان اوشنر را ذکر کرده اند. . . که سرانجام به فرمان کی اوس کشته شد. . . عمل دیگری که نشانه ای از منش تباه شده کی اوس به تفصیل در دینکرت و زات سپرم نقل شده و آن چنین است: اهورمزد گاوی آفریده بود که خاصیتی شگفت انگیز داشت. بدین معنی که هرگاه اختلافی درباره سرحدات ایرانیان و تورانیان پدید می آمد این گاو با کوبیدن پای خود بر آن جا که مرز بود، اختلاف را از میان می برد. . . کی اوس به پهلوانی «سريت» نام. . . فرمان داد گاو را بکشد. . . آن گاه کی اوس خود را برای رفتن به آسمان آماده کرد. . . آنگاه اورمزد فرّ کیانی را از او باز گرفت. . . » (همان: ۱۱۷-۱۱۴)

می دانیم که جمشید به اشارت ایزدان وری (باغی) ساخت که تقریباً نمونه ای از بهشت است که در آن نشانی از گزندهای طبیعی نیست. . . و کیکاووس نیز در فراز البرز هفت کاخ پدید آورد با اثری شگفت که پیران با نزدیک شدن بدان دوباره نیرو و نشاط جوانی می یافتند و به سیمای جوان پانزده ساله در می آمدند.

جمشید برای اناهیتا «در بالای هوکریه صد اسب نر، هزار گاو، ده هزار گوسفند قربانی کرد و از او درخواست کرد: به من این نیکبختی را بده، ای اردویسور اناهیتای بسیار توانا که من بر همه کشورها، همه دیوان و مردمان، جادوگران و پریان، فرمانروایان ستمگر، کوی‌ها و کرب‌ها برترین فرمانروایی را داشته باشم. . . » (کریستن سن، ۱۳۶۴: ۲/۲۹۸-۲۹۹) و اردوی سورا اناهیتا خواسته او را برآورده کرد و بنا به گزارش یشت‌ها کاووس هم «در بالای کوه ارزیفیه صد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسفند قربانی کرد و از او درخواست این کامیابی را به من ده ای نیک! ای تواناترین! ای اردویسور ناهید که من بر همه ممالک بزرگ‌ترین شهریار گردم، به دیوها و مردمان، به جادوان و پری‌ها و به کاوی‌ها و کریان‌های ستمکار دست یابم. او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید. . . » (یشت‌ها: ۱/۲۵۳) ماجرای گسستن فر از کاووس بی

شبهات به گسستن فر از جمشید بعد از دروغ گویی و ادعای خداوندی، نیست. شاید ماجرای آسمان‌نوردی کیکاووس نیز بر اساس آسمان نشینی جم ساخته و پرداخته شده باشد. این‌ها همه نشان از آن دارد که کاووس نسخه دیگری از جمشید است. اما یکی از نکات مهم در این بازسازی حضور دختر شاه هاماوران - سودابه - در سرگذشت کاووس است. این احتمال می‌رود که نسخه اولیه او، یعنی جمشید نیز باید چنین ازدواجی در سرگذشت خود داشته باشد. در روایات پهلوی چنین آمده است که بعد از گسستن فر از جمشید و گریختن او از ضحاک، دیوی و پری بنا به راهنمایی اهریمن برای یافتن او به دریاچه «زره» رفتند و دیو جمشید را فریفت و پری را به همسری او در آورد، درحالی که خود نیز خواهر جم، یعنی جمک را که به اعتباری همسر او نیز بود، به زنی گرفت. از ازدواج جم و آن پری موجوداتی مانند خرس و میمون... به دنیا آمد. (رضی، ۱۳۸۱: ۲۵۶۲/۵)؛ ای بسا که سودابه در روایت کاووس، جایگزین همان پری در روایت جمشید شده است و باید ازدواج آن دو- مانند ازدواج جمشید - بعد از گسستن فر از کاووس رخ داده باشد. بدین ترتیب می‌بینیم که کاووس و خیره سری‌های او ریشه در رفتارهای نابخردانه یا نیمه تاریک جمشید دارد.

از نکته‌های تأمل برانگیز در روایت اساطیری کاووس، ماجرای مبهم مادر سیاوش است. در شاهنامه چنین آمده است که گیو و طوس در جنگلی نزدیک به مرز توران، دختری زیبا یافتند. وقتی طوس علت حضور دختر را در آن جنگل جويا شد، دختر در پاسخ گفت که از دست پدر مستش که می‌خواست او را بکشد، فرار کرده است و نژادش به گرسیوز و فریدون می‌رسد:

بدو گفت من خویش گرسیوزم      به شاه آفریدون کشد پروزم

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۸/۳)

طوس و گیو بر سر تصاحب آن دختر دچار اختلاف می‌شوند و آن گاه که او را برای داوری به پیش کاووس می‌برند، کاووس دل به مهر او می‌بندد و با دادن پیشکش‌های در خور به گیو و طوس، آن دختر را به همسری خویش می‌آورد و نهایتاً سیاوش از او به دنیا می‌آید. (همان: ۷/۳-۱۰). چنان به نظر می‌رسد که فردوسی یا منابع مورد استفاده او در این مورد،

داستان زاده شدن کی اپیوه را با ماجرای کاووس در آمیخته اند. کریستن سن، بر اساس روایت بندهشن چنین آورده است که: «مادر کی اپیوه، فرانگ نام داشت. فرّ فریدون در ریشه نیی پنهان شده بود که در دریاچه ووروکش رسته بود «وهجرگا» پدر فرانگ به نیرنگ و جادوی ماده گاوی پدید آورده بود که آن را بدین محل آورد. سه سال آبی را که از نی بر می آمد می کشید و بدین گاو می داد به نحوی که فر وارد جسم گاو شد. سپس شیر گاو را دوشید و به سه پسر خود داد و با این حال فر بر خلاف آنچه او می اندیشید در پیکر هیچ یک از این سه فرزند راه نجست، بلکه به جسم فرانگ در آمد. «وهجرگا» چون از این حال خبر یافت کوشید تا با دختر خویش در آمیزد، لیکن فرانگ از او گریخت و نذر کرد که نخستین پسر خود را به «اوشبام» دهد. اوشبام او را از چنگ پدر رهایی بخشید و فرانگ نخستین پسر و فرزند خود را بدو داد و او کی اپیوه بود. . . (کریستن سن، ۱۳۶۸: ۱۰۹).

کریستن سن ضمن اقرار به ابهام در جریان این روایت در پاورقی صفحه ۱۱۰ از همان کتاب آورده است: «از فصل ۴۸ بند ۳۳ از *دستان دینیک* ظاهراً چنین برمی آید که فرانگ مادر کی کواذ (کیقباد) بود، لیکن باید قرائنی را که در متن منحصری یافته می شود، تبعیت کرد که از آن چنین برمی آید که فرانگ از او (یعنی از پدر خود ویتی ریسا = وهجرگا) به نزد کی کوات آمد و در حالی که از پدر خود گریخته بود به کی کوات پناه برد و از او کی اپیوه را بزاد».

حاصل سخن آن که در روایات اساطیری کیانیان این باور بوده است که یکی از کیانیان از مادری به دنیا آمده است که آن مادر از دست پدرش گریخته است. اما در این که کدام یک از کوی ها از این مادر زاده شد اختلاف نظر هست یکی کیقباد را و دیگری کی اپیوه را فرزند او معرفی کرده است و در این میان فردوسی یا منبع مورد استناد او، این ماجرا را یک نسل جلوتر آورده او را به همسری کاووس (فرزند کی اپیوه) در آورده سیاوش را زاده او خوانده است. یعنی در یک سلسله نسل کیانیان (کیقباد ← کی اپیوه ← کاووس ← سیاوش) این زن جایگاه ثابتی نداشته است.

گشتاسب - البته در روایات غیر دینی مزدیسنا از جمله *شاهنامه* - نیز براساس الگوی رفتاری کاووس طرح ریزی شده است؛ یعنی گشتاسب با واسطه کاووس ریشه در نیمه تاریک جمشید دارد. اگر جمشید با پری، کاووس با سودابه دختر شاه هاماوران ازدواج می کند گشتاسب نیز چاره ای جز

ازدواج با کتایون، دختر قیصر روم ندارد. دعایی که زردشت در حق او می‌کند که صاحب خانه جاودانی باشد، یاد آور جمشید و ورجمکرد و کاووس و قصرهای جاودانگی او در فراز البرز است. هر چند که منابع مزدیسنی می‌کشند و جهت دینی گشتاسب را بیشتر کنند، روایات غیر دینی همچنان او را در کسوت شاهی و با سبک‌سری‌های کیکاووس به تصویر می‌کشند. او در این ساحت - بویژه با مشاجره ای که بر سر شاهی با فرزندش اسفندیار داشت - چهره چندان موجه و مقبولی ندارد.

### نتیجه‌گیری

بنا به آنچه گذشت، در اساطیر ملی ایرانیان - مانند دیگر ملل - اسطوره‌های ترمیمی از دل اساطیر پایه همواره در حال زایشی مستمر بوده است. این اسطوره‌های ترمیمی ضمن وفاداری به نسخه‌های پایه خود از یک سو کمبودهای نمونه‌های ازلی خود و از سوی دیگر عقده شکستی را که از طریق نقیصه‌ها و ضعف‌های آن شخصیت‌ها بر پیکر روحیه و عواطف صاحبان آن اساطیر وارد شده بود ترمیم می‌کرد. «جمشید» نسخه ازلی بسیاری از پادشاهان اساطیری بعد از او شناخته می‌شود که حسب چهره ناتمام و نیمه کاملی که از او در روایت‌های اساطیری هند و ایرانی تصویر شده، پادشاهان سپسین برای ترمیم شخصیت و روایت ناقص و ناکامل او ساخته و پرداخته شدند. گروهی از این اسطوره‌ها مانند فریدون، اسفندیار و کیخسرو نیمه ناتمام دینی او را و اسطوره‌هایی چون کاووس و گشتاسب نیمه شاهی او را نمایندگی و تکمیل می‌کنند. با پذیرش این واقعیت محتمل می‌توان بخش‌های محذوف و فراموش شده اسطوره‌های ترمیمی و پایه را با مراجعه به یکدیگر تکمیل و بازبازی کرد.

### یادداشت‌ها

- ۱- ر. ک: (سرکاراتی، ۱۳۸۵: سایه‌های شکار شده. صص ۲۵۲-۲۸۶. ۲۱۳-۲۲۴).
- ۲- به گمان نگارنده، جام جم تعبیری دگرگون شده از این باور اساطیری مضبوط در رساله ماه فروردین روز خرداد است که: «ماه فروردین روز خرداد (روز ششم از ماه فروردین) جم پیمان از دوزخ بیرون آورد و در جهان به پیدایی آمد» (رضی، ۱۳۸۱: ۲۵۵۸/۵) آنچه این نظر را تأیید می‌کند آن

است که در اجرای آیین‌های اساطیری در یافتن جوهر زمان اساطیری آن آیین اصلی استوار است. اگر از این تاریخ آگاهی نداشته باشیم نمی‌توانیم علت شکیبایی کیخسرو را برای فراز آمدن ماه فروردین برای نگرستن در جام جهان‌نما توجیه کنیم:

|                            |                              |
|----------------------------|------------------------------|
| بمان تا بیاید مه فرودین    | که بفروزد اندر جهان هور دین  |
| بدانگه که بر گل نشاندت باد | چو بر سر همی گل فشاندت باد   |
| زمین چادر سبز در پوشدا     | هوا بر گلان زار بخروشدا      |
| به هرسو شود پاک فرمان ما   | پرستش که فرمود یزدان ما      |
| بخوهم من این جام گیتی‌نمای | شوم پیش یزدان باشم بیای. . . |
|                            | (فردوسی، ۱۳۷۴: ۵/ ۴۲-۴۱)     |
| کنون شاه با جام گیتی‌نمای  | به پیش جهان آفرین شد به پای  |
| چه مایه خروشید و کرد آفرین | به جشن کیان هرمز فرودین      |
|                            | (همان: ۵/ ۴۸)                |

با این وجود، برای آگاهی از نحوه انتساب چنین جامی به جمشید و ویژگی‌های آن جام، خواننده را بی‌نیاز از مطالعه پژوهش ارزنده دوست اندیشمندم جناب آقای دکتر آیدنلو نمی‌بینم؛ ک: (آیدنلو، ۱۳۸۸: ۲۰۸-۱۶۳).

۳- رک: (آیدنلو، ۱۳۷۸: ۲۰۳-۲۱۱).

۴- در مورد فرّ جمشید، رک: (پور داوود، ۱۳۷۷: ۳۱۶-۳۱۷).

۵- ارنواز، اوستایی *arənavāk* اسم مؤنث، نام یکی از خواهران جمشید در یشت پنجم، بند ۳۴. به معنی «به رقابت فراخواننده، مبارزطلب»، مشتق از *arənav* - که اسم مذکر است به معنی «نبرد، مسابقه» از ریشه *ar-* به معنی بخشیدن، اجازه دادن، روا داشتن» (بارتولومه، ۱۹۶۱: AW، ۱۹۶: ۱۹۶)

۶- اوستایی *saṇhvak*- اسم مؤنث نام یکی از خواهران جمشید به معنی «آن‌که آوازه‌اش به همگان رسیده است»، از ریشه *sah* به معنی «گفتن، کلام». قرائت شهرناز در *شاهنامه* به جای تلفظ اوستایی آن از نظر متن‌شناسی انتقادی فاقد اعتبار است (بارتولومه، ۱۹۶۱: AW، ۱۵۵۸).

۷- فردوسی در جای دیگر همای را هم در چنین وصفی همراه به آفرید کرده است:

«همای خردمند و به آفرید      که باد هوا روی ایشان ندید»

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۶/ ۱۵۰)



۸- زال خطاب به بهمن گوید:

|                           |                            |
|---------------------------|----------------------------|
| یکی مرد فرتوت فرسوده‌ام   | میان بندگی بسته تا بوده‌ام |
| ز هنگام کیخسرو پاک‌دین    | همی رنج بینم به ایران زمین |
| پرستنده در پیش گشتاسپ شاه | همان پیش فرخنده لهراسپ شاه |
| به زیر بغل فرخ اسفندیار   | پیرورده و داشسته برکنار    |

(ایران‌شاه بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ۴۵۱)

۹- در *کوش‌نامه*، مادر فریدون «فرارنگ» دختر طیهور فرمانروای منطقه «سیلا» معرفی شده است. پدر فریدون به هنگام پناه بردن بدان منطقه او را به نکاح خویش درآورد. (ر. ک: یرانشان ابن ابی‌الخیر، ۱۳۷۷: ۳۷۰-۳۷۱)

۱۰- «پس، گشتاسب شاه از سر کوه نگاه کند و گوید که: . . . اما از شما آزادگان کی است که رود و کین زیر خواهد تا بدو آن همای که مرا دختر است به زنی دهم که اندر همه ایران‌شهر زن از او زیباتر نیست. . .» (بهار، ۱۳۶۲: ۲۲۰).

|                            |                              |
|----------------------------|------------------------------|
| پس آگاهی آمد به اسفندیار   | که کشته شد آن شاه نیزه گزار  |
| پدرت از غم او بکاهد همی    | کنون کین او خواست خواهد همی  |
| همی گوید آن کس کجا کین اوی | بخواهد نهد پیش دشمنش روی     |
| مر او را دهم دخترم را همای | و کرد ایزدش را بر این بر گوی |

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۰۸/۲)

به نظر می‌رسد پیشنهاد ازدواج با دختر پادشاه برای قهرمانی که انتظار پادشاه را در جنگ برآورده سازد آیینی مستمر بوده است آن گونه که ارجاسب نیز در جنگ با گشتاسپ چنین پیشنهادی را مطرح کرده است:

من او را دهم دختر خویش را      سپارم بدو لشکر خویش را  
(همان: ۱۰۴/۱)

این در حالی است که کریستن‌سن در گزارش تاریخ کیانیان بنا بر روایت ملی، چنین نقل کرده است: «پادشاه قول داد که در برابر این خدمت تاج شاهی را بدو بخشد.» (کریستن‌سن، ۱۳۶۸: ۱۷۷). می‌توان چنین پنداشت که برخی از بازگویان روایت‌های اساطیری ایران در دوره اسلامی برای تطبیق

روایت اسفندیار و نجات خواهرانش، با باورهای ادوار اسلامی صرفاً برای زدودن آن روایت از سنت ازدواج محارم، سخن گشتاسب را تحریف کرده‌اند.

۱۱- برای آشنایی با این سنت، رک: «خویدکده/خویدودس» به قلم جلیل دوستخواه (مظفری و آیدنلو، ۱۳۸۷: ۱۵۷-۱۷۷).

### کتابنامه

- آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۷). «جام فریدون». *فصلنامه پاز*. سال اول. شماره چهارم. زمستان، صص ۲۰۳-۲۱۱.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۸). *از اسطوره تا حماسه*. تهران: سخن. چاپ دوم.
- ایران‌شان بن ابی‌الخیر. (۱۳۷۷). *کوش نامه*. تصحیح جلال متینی. تهران: علمی. چاپ اول.
- ایران‌شاه بن ابی‌الخیر. (۱۳۷۰). *بهمن نامه*. تصحیح رحیم عقیقی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ اول.
- بهار، مهرداد. (۱۳۶۲). *پژوهشی در اساطیر ایران*، (پاره نخست). تهران: توس. چاپ اول.
- پورداد، ابراهیم. (۱۳۷۷). *بشت‌ها*. تهران: اساطیر. چاپ اول.
- دبیرسیاقی، محمد. (۱۳۷۰). *پشاهنگان شعر فارسی*. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی. چاپ سوم.
- رضی، هاشم. (۱۳۸۱). *دانشنامه ایران باستان*. تهران: سخن. چاپ نخست.
- سرکاراتی، بهمن. (۱۳۸۵). *سایه‌های شکار شده*. تهران: طهوری. چاپ دوم.
- فردوسی. (۱۳۷۴). *شاهنامه*. تصحیح م. ن. عثمانوف. به کوشش دکتر سعید حمیدیان. تهران: نشر داد. چاپ دوم.
- کریستن، سن، آرتور. (۱۳۶۴). *نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایران*. ترجمه احمد تفضلی - ژاله آموزگار. تهران: نشر نو. چاپ اول.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۸). *کیانیان*. ترجمه ذبیح‌الله صفا. تهران: علمی و فرهنگی. چاپ پنجم.
- مظفری، علیرضا؛ آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۷). *آفتابی در میان سایه‌های (جشن‌نامه استاد دکتر بهمن سرکاراتی)*. تهران: قطره. چاپ اول.
- میرفخرایی، مهشید. (۱۳۶۷). *روایت پهلوی*. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. چاپ اول.
- نظامی گنجوی. (۱۳۷۸). *شرفنامه*. تصحیح حسن وحید دستگردی. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره. چاپ سوم.
- ورمازن، مارتن. (۱۳۷۲). *آیین میترا*. ترجمه بزرگ نادرزاد. تهران: چشمه. چاپ اول.

Bartholomae, C. (1961). *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin.